

سبک آموزش



زرنگی در صف، پر تاب زباله و قضایای دیگر...

عادات‌های غیر فرهنگی در فرهنگ‌ترین کشور جهان

■ **مرضیه بامیری**

فرهنگ‌سازی در همه جای دنیا یکی از مهم‌ترین وظایف دولت و مردم است. فرهنگ در یک تعریف یعنی کارهایی که بعد از اثبات درست و مؤثر بودن آن در میان آحاد مردم رواج می‌یابد و تبدیل به یک عادت اجتماعی می‌شود که این عادت‌ها بسته به شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هر کشور قابل تغییر است.

کشور ایران یکی از فرهنگی‌ترین کشورهای جهان است که اثباتش برای مخالفان وقت زیادی نمی‌برد، ولی به مرور زمان برخی عادت‌ها جایگزین رفتارهای نیک شدند که هر چند عمومیت ندارد، اما هر گز شایسته یک ایرانی نیست. با ذهنی پر از پرسش سراغ مردم رفتیم و با آنها به گفت‌وگو نشستیم. از آنها خواستیم خودشان را جای یک مسافر خارجی بگذارند که به تازگی وارد ایران شده و می‌خواهد مشخصات بارز رفتارهای غیرفرهنگی عجیبی را که می‌بیند، برای هموطنانش تعریف کند. خواستیم خودشان را جای او بگذارند و خودمان را از نگاه او قضاوت کنند. چند نمونه را در ادامه می‌خوانید.

زرنگی در صف‌های نامنظم

آقای طاهری تاسی به سبیل‌های مرتبش می‌دهد و می‌گوید: آقا جان صفا صفا صف بدترین عادت ماست، همه جا بروی مسارا می‌برد، می‌پرسم آقای طاهری ولی تشکیل صف همه جای دنیا مردم یک‌بیکار نیست وقت طلاری‌اش را می‌فروشند، بران و آرزاق هم که قهه‌اش تکراری است. همین ماه رمضان صف بلندی از مشتری‌ان نانواپی را دیدیم که خسته از نفس‌های زیر ماسک منتظر بودند، زودتر نوبشان بشود. در این میان زنی از یک خودروی مدل بالا پیاده شد. صف را پشت سر گذاشت و بی‌توجه به غرولند افراد در صف خودش را به داخل رساند و با کمال پروویی پرسید: نان یکی هم می‌دهید یا باید صف بایستم؟ نانوا نگاهش کرد و گفت یکی گرفتیم صف ندارد. امروز نان صلواتی هم داریم. زهم نان را اگر رفتی از صف خارج شد،

راهتما

« کارها و اقدامات فرهنگی همچون شمشیر دو دم است. اگر هم‌راه با محتوای خوب باشد، بستر اصلاح جامعه خواهد بود، اما اگر با محتوای نامناسب باشد، بستر گسترش ناپسامانی و کزی خواهد شد. فرهنگ، برنامه‌ریزی هم لازم دارد؛ نباید انتظار داشت که فرهنگ کشور به خودی خود خوب بشوند و پیش بروند؛ نه، این برنامه‌ریزی می‌خواهد.
* در زمینه‌های فرهنگی، دنبال کارهای تشریفاتی و وترینی نباشید. نمایش دادن کار فرهنگی، نه اینکه فایده‌ای ندارد؛ ضرر هم دارد. در زمینه فرهنگ باید دنبال کارهای محتوایی و اصیل و واقعی رفت که امروز نیاز عمده کشور هم این است.
* کار فرهنگی مثل ساخت‌وساز نیست که آدم بگوید خیلی خوب، این زمین، این هم مصالح، حالا بروید بسازید. کار فرهنگی مصالحش خیلی سخت گیر می‌ی‌پد؛ معمار و استاد کارش خیلی دشوار به دست می‌آید.

ولی باافلاصه افراد دیگری از همان ماشین پیاده شدند تا نان یکی بدون صف بگیرند. آن هم صلواتی!

برای آنها زرنگی بزرگی بود که چهار تا نان را بدون صف بگیرند و بی توجه به خستگی مردم از آنها بروند. می‌خواهم بگویم شعور و فرهنگ باید در خانواده یاد داده شود. ربطی به سطح مالی مردم ندارد. کسی که می‌آید در صف مرغ، یکی یکی جای خودش را باز می‌کند و جلو می‌آید و به همه می‌گوید می‌خواهد پول مرغش را حساب کند. وقتی می‌رسد، بی نوبت مرغ می‌خرد و تازه از صف مردها پسرش را هم پیش می‌فرستد که به پهنانه کمک به او دو تا هم او بگیرد و این ادعای زرنگی‌ها همه جا هست دارد. خودش را با خنده و بیخشید آدم‌های داخل صف به باجه می‌رساند و دیگر ماندگار می‌شود و کارش را تمام و کمال انجام می‌دهد. من مطمئنم اگر یک مسافر خارجی با ما را با این زرنگی‌های منحصر به فرمان ببیند، حتماً متعجب می‌شود و با صف‌های طولیل ایرانی‌ها عکس یادگاری می‌گیرد. مثلاً با یک نانواپی عکس می‌گیرد و زیرش می‌نویسد من و نانواپی‌ان همین الان بیهویی!

پر تاب زباله و آب دهان در خیابان

خانم کرامت تاسم عادت‌های بد را می‌شود، سسری تکان می‌دهد و یاد یک خاطره می‌افتد. او راهنمای گردشگری است و تجربه این مدلی زیاد دارد.

او می‌گوید: یک بار توریستی را از هتل به باز تهران بردم تا سوغاتی بخرد و آنجا را تماشا کند. رفتارهای مردم کلافه‌اش کرده بود. خودرویی از کنار ما رد شد و در حال حرکت پوسته چپبشش از ازشیشه به بیرون پرتاب کرد و با دیدن مهمانم خنده‌ای مسخره سر داد و گفت هاوآ را بومستر؟

توریست دهانش از تعجب باز مانده بود. خواستم جمع و جوش کنم و نگذارم این بی‌فرهنگی را به پای همه ایرانی‌ها بگذار. داشتیم ماستمالی می‌کردم که یک دفعه فردی از کنار خودروی ما رد شد و آب دهانش را به خیابان تف کرد. واقعا صحنه مشمژن‌کننده‌ای بود و من خیلی خجالت کشیدم. نتوانستم به او بگویم رفتارهای ناپسند اینچا زیاد می‌بیند. مثلاً آدم‌هایی که بستنی به دست از کافی‌شاپ دور می‌شدند و تنها دو متر آنطرف‌تر کاسه یا لیوان بستنی را در خیابان رها می‌کردند. یا اگر از کنار یک ساندویچی رد بشوئی تا چند متر آنطرف‌تر پوسته سس و ته‌مانده کافذهای ساندویچ فضا را آلوده و زشت کرده است.

این در حالی است که در بسیاری از کشورها حتی ریختن آب دهان در خیابان جرم محسوب شده و جریمه خاص خودش را دارد. برای چنین مردمان قانونمندی حتماً دیدن ساحل‌های کثیف و پر از زباله ما عجیب است.

رانندگی با اعمال شاقه!

خاطره آقای ششیری هم شنیدنی است. می‌گوید: پسر دایی من مقیم کاناداست. هر بار برای دید و بازدید به ایران می‌آید، من راننده در اختیارش می‌شوم. باوجودی که پدرش خودروی اتومات دارد و رانندگی را در شهر آسان می‌کند، ولی او حاضر نیست پشت رل بنشیند. او می‌گوید سرمد ایران عجیب و غریب هستند و برای رانندگی قانون خودشان را پیروی می‌کنند. در ایران مردم وقتی ماشین امداد یا آمبولانس می‌بینند به جای اینکه برایش راه باز کنند احساس پیروزی دارند که الان راه آمبولانس باز می‌شود و ما پشت سسرش ترافیک را دور می‌کنم. هر کس هر کجای شهر کار دارد، درست جلوی همان جا ماشینش را پارک می‌کند. تابلو هم خیلی اثر ندارد.

آقای ششیری می‌گوید: پسر دایی‌م من معتقد است ترافیک‌های ایران کلافه‌کننده است. در حال رانندگی هستی یکهو یکی روی ترمز می‌زند که مسافر سوار کند یا درست وقتی چراغ سبز می‌شود، تصمیم می‌گیرد مسافری را پیاده کند. هیچ‌کس تحمل چراغ قرمز ندارد و همه دست‌ها روی بوق است. راننده‌ها دعوی لفظی زیاد



صف تا وقتی صف است که مردم یاد بگیرند هر کس مثل آنها در صف می‌ایستد دغدغه‌های خودش را دارد. هیچ کس بیکار نیست وقت طلایی‌اش را در صف‌های مختلف بگذراند. انگار به صف‌ها میبخ دارند. همین‌که با پیشان بیه صف می‌رسند احساس کلافگی واضطراب می‌کنند. هر کسب به نوعی و گوی سبقت را از دیگری بر باید

فعالیت فرهنگی در بیانات مقام‌معظم رهبری

دنبال ویت‌رین و نمایش نباشید، کار فرهنگی اصیل کنید



این تبیین لازم دارد، یعنی همان کار انبیا؛ فصاحت و بلاغتی نیز در بیان لازم است.

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۹۸۴۷۱

درد

تندخو هستتیم و زود اعصابمان به هم می‌ریزد و یقه هم‌را می‌گیریم. نه در رانندگی حوصله داریم و نه در خرید. اگر یکی از ماسبقت بگیرد تا در خانه دست از سرش بر نمی‌داریم. اگر کسی حرف ناپسندی زد ما تا ۱۰ تا جواب ندهیم، آرام نمی‌شویم. فرهنگ رفتاری هنگام تصادف هم در کشورمان خیلی ضعیف است. همه جای دنیا اشتباه و تخلف رانندگی رخ می‌دهد و با دخالت پلیس و شرکت‌های بیمه حل و فصل می‌شود



دارند و هیچ‌کس رانندگی دیگری را قبول ندارد. جالب‌تر اینکه وقتی تصادف می‌شود، بعضی‌ها منتظر پلیس نمی‌مانند و خودشان با قفل فرمان و چند تافش آبنار از خجالت هم در می‌آیند. خلاصه اینکه رانندگی در سطح شهر صبر ایوب و اعصاب فولادین می‌خواهد.

آستانه تحمل‌مان پایین است!

خانم محب‌زاده فکرمی‌کند باپین بودن آستانه تحمل از سوسی‌شماری از ما ایرانی‌ها، خارجی‌ها را متعجب می‌کند. تندخو هستتیم و زود اعصابمان به هم می‌ریزد و یقه هم را می‌گیریم. نه در رانندگی حوصله داریم و نه در خرید. اگر یکی از ماسبقت بگیرد تا در خانه دست از سرش بر نمی‌داریم. اگر کسی حرف ناپسندی زد ما تا ۱۰ تا جواب ندهیم، آرام نمی‌شویم. فرهنگ رفتاری هنگام تصادف هم در کشورمان خیلی ضعیف است. همه جای دنیا اشتباه و تخلف رانندگی رخ می‌دهد و با دخالت پلیس و شرک‌های بیمه حل و فصل می‌شود، ولی در ایران خدا نکند در ترافیک سبر ماشیت به گلگیر ماشین جلویی برخورد کند. بی‌توجه به چراغ سبز و تردد ماشین‌ها می‌باشند، ز سر لب بفرورند می‌کنند و در حالی که اگر راننده خانم باشد که بدتر. چند تا لیچار هم بارش می‌کنند تا دلشان خنک شود. اگر یک خارجی در سطح شهر قدم بزند با مردمی مواجه می‌شود که هر کدام یک گوشنی موبایل در دستشان است و در حالی که هندزفری در گوششان است و حرف‌های مخاطبشان شنیده نمی‌شود، مدام داد می‌زنند و تهدید می‌کنند. در بی‌آرتی می‌ترا و اگر کمی دیرتر پیاده شوند و کسی جلویشان مانع نباشد، ز سر لب فرورند می‌کنند و در می‌دهند. در کل ما مردم عجول و کم‌طاقتی هستیم و اگر چیزی مطابق میل‌مان پیش نرفت سمت خسونت می‌رویم و با لب بردن صدا را نشانه دانایی می‌دانیم. اگر یقه مأمور شهرداری یا رانندگی را بگیریم آدم پخمه و بی‌عرضای محسوب می‌شویم.

اینجا بخش کوچکی از عادت‌های بد ما ایرانی‌هاست که می‌تواند مردم جهان را متعجب کند. به نظر می‌رسد خرده‌فرهنگ‌ها در طول سال‌های متمادی ایجاد شده و پاک کردن اثرات مضر آنها زمان زیادی می‌طلبد، ولی از رفتارهای مردم که بگذریم، نقش رسانه کجای داستان است؟ رسانه چقدر سعی کرده فرهنگ درست را جانمایی کند؟ چقدر توانسته تصویری درست از یک شهر ایرانی بسازد و رفتارهای نگویده را معرفی کند؟ فرهنگ از باشنه خانه‌ها آغاز می‌شود. پس بدون اینکه تقصیرها را اگر درن مردم یا مسئولان ببیندازیم، از خودمان و فرزندان خودمان مطالعه کشف

عشق بهتر است یا دوستی؟ شاید هیچ‌وقت نتوانیم جواب قطعی به این سؤال بدهیم، با این‌حال، تحقیقات فراوانی درباره احساس خوشبختی و رضا یمنندی از زندگی نشان می‌دهند که روابط دوستانه پایدار و امن نقش بی‌بدیلی در سلامت ما انسان‌ها دارند. در واقع، بیره نیست اگر بگوییم که ماجراجویی‌های عاشقانه دوران جوانی، بیشتر به درد فیلم‌ها و رمان‌های رمانتیک می‌خورد، تا زندگی واقع‌بینانه. معنایش این نیست که نباید عاشق شد، اما عشق بدون ایجاد نوعی دوستی عمیق و آرامش بخش، معمولاً به جایی نمی‌رسد.

تلفنی به پدرم گفتم: «فکر کنم همسر آینده‌ام را دیده باشم، اما مشکلائی در میان است.» دقیقش این بود بانوی موردنظر را در سفری یک هفته‌ای به اروپا ملاقات کردم، در اسپانیا زندگی می‌کرد، چند باری همبگردا را دیدیم، اما یک کلمه حرف مشترک نداشتیم. مشخص است که به پدر متعجبم گفتم: «فکرش را هم نمی‌کنم که بخوایم با او ازدواج کنیم.» اما ۲۴ ساله بودم و عاشق و هیچ یک از این موانع نمی‌توانست جلوی ورود من را به یک ماجراجویی افسانه‌ای خیال‌انگیز بگیرد. بعد از گذشت یک سال با تنها دو دیدار کوتاه دلسردکننده، کارم را در نیویورک کنار گذاشتم و به بارسلونا رفتم تا زبان اسپانیایی یاد بگیرم و امید داشتم وقتی حرفم را بفهمد، دوستم داشته باشد.

عاشق شدن «طوفان و طغیان» بود: گاه سراسر سرمستی و گاه پرخطر و دلهره‌آور و فرساینده، رابطه درودآوری که پیش از نقل‌مکانم به اسپانیا پرهول‌وولا، نامه‌های ناخوانا و سوءتفاهم‌های همیشگی، بی‌شک نیاز نبود یک متخصص علوم اجتماعی یا مدرک دکترای من آینده‌ام پیدا شود و برای من آن روزم سخنرانی کند و شواهد علمی بیاورد که در اولین مراحل عشق و عاشقی‌های افسانه‌ای ناکامی بسیار است.

عاشق شدن ممکن است شوکرانگیز باشد، اما به خودی خود، کلیدرسیدن به خوشبختی نیست. شاید دقیق‌تر آن باشد که بگوییم عاشق شدن هزینه اولیهای است که برای به دست‌آوردن خوشبختی می‌پردازیم. هر حله‌ای شوکرانگیز، اما پرتنش که برای رسیدن به‌روباطی واقعاً رضایت‌بخش باید آن را تحمل کنیم. عشق شورمندانه - دوره‌ای که در عشق غرق می‌شویم - اغلب عنان مغز را در دست می‌گیرد، به‌گونه‌ای که هم‌قادر است فردا را قله غرور بالا بکشد و هم او را در دره نومیدی بیفکند. بله، هیچ‌ان اولی است، اما به ندرت با رضایتمندی همراه است؛ در واقع، طی برخی دوره‌های تاریخی، عشق با خودکشی هم ارتباط نزدیکی داشته است.

البته، علم نشان داده که عشق افسانه‌ای از بهترین نویدها برای رسیدن به خوشبختی است. تحقیقات در زمینه رشدانسان در دانشگاه هاروارد، از اواخر دهه ۱۹۳۰، ارتباط میان عادت‌های فرد و سلامت آینده آنها را تأیید کرده است. بسیاری از الگوهای که این مطالعه کشف شده‌اند، مهم‌ا پیش‌بینی‌پذیر بودند: شادترین و سالم‌ترین آدم‌ها در کهنسالی هرگز لب به سیگار نزده بودند (یا در جوانی آن را ترک کرده بودند) ورزش می‌کردند، از نظر ذهنی خود را فعال نگه می‌داشتند و بسیاری الگوهای دیگر، اما این عادت‌ها در مقایسه با یک عادت بزرگ رنگ می‌بازند: مهم‌ترین نویدبخش شادی در کهنسالی داشتن روابط باثبات است و به‌ویژه، برخورداری از یک همراهی افسانه‌ای بلندمدت. مسالمت‌ترین ۸۰ ساله‌ها کسانی هستند که در ۵۰ سالگی بیشترین رضایت را از روابط خود داشته‌اند.

به بیان دیگر، رمز خوشبختی عاشق شدن نیست؛ عاشق ماندن است. نه به آن معنا که از نظر حقوقی به یکدیگر وصل باشیم؛ تحقیقات نشان می‌دهند که متأهل بودن تنها ۲ درصد سعادت ذهنی آینده زندگی را تأمین می‌کند. عنصر مهم احساس خوشبختی رضایت از رابطه است و رضایت به چیزی وابسته است که روانشناسان «عشق همراهانه» می‌نامند؛ عشقی که بیش از آنکه بر پستی و بلندی‌های شورمندی

سبک رابطه



زندگی واقعی را با فیلم‌های رمانتیک اشتباه نگیرید

عشق بدون دوستی عمیق به جایی نمی‌رسد

متکی باشد، بر مهرورزی باثبات، درک متقابل و تعهد متکی است.

شاید فکر کنید «عشق همراهانه» کمی توی باشم؛ از هم خوشمان نیز می‌آید. او که عشق همین حس را داشتیم، همان زمان که در پی کمد افسانه‌ای یچگانه‌ای بودم که بیشتر شوالیه‌ای سسرگردان به بارسلونا رفتم تا به «عشق همراهانه» دست یابم، اما داستانم را برایتان کامل تعریف می‌کنم: بله را گرفتیم؛ در واقع، گفتم: حالا ۳۰ سال است که در کمال خوشبختی کنار هم زندگی می‌کنیم. میزان ارتباط ما افزایش یافته است - دست‌کم ۲۰ بار در روز برای هم پیام می‌فرستیم - و انگار همه‌اش این نیست که یکدیگر را دوست داشته باشیم؛ از هم خوشمان نیز می‌آید. او که عشق افسانه‌ای اول و همیشه من بوده، بهترین دوستم نیز است.

سبک عشق همراهانه در دوستی ریشه دارد، اینکه می‌شود شادی حقیقی به بار آورد. عشق شورمندانه که مبتنی بر جذابیت است، اغلب بعد از دوران تر و تازگی رابطه دوامی ندارد. عشق همراهانه روی آشنایی تکیه دارد. پژوهشگری خلاصه‌این شواهد را در ژورنال «مطالعات خوشبختی» به‌شکلی بی‌پرده بیان می‌کند: «مزایای ازدواج برای احساس خوشبختی در افرادی بسیار بالاتر است که همسرشان را بهترین دوست خود نیز می‌دانند.»

بهترین دوست‌ها از همراهی یکدیگر لذت می‌برند، رضی هستند و معنا می‌یابند. آنها سبب می‌شوند دیگری بهترین خود باشند؛ مهربانانه سرپسرس یکدیگر می‌گذارند؛ از با هم بودن کیف می‌کنند.

البته دوستی عمیق همراهانه می‌تواند انحصاری نباشد. در سال ۲۰۰۷، محققان دانشگاه میشیگان دریافتند افراد متأهل ۲۲ تا ۷۹ سالگی که می‌گفتند، دست‌کم دو دوست صمیمی دارند - یعنی دست‌کم یک دوست به جز همسر خود- در مقایسه با زوج‌هایی که خارج از رابطه با همسرشان دوست صمیمی‌ای نداشتند، رضایت از زندگی و عزت‌نفس بیشتر و افسردگی کمتر است. به‌عبارت دیگر، عشق همراهانه بلندمدت شاید برای احساس خوشبختی ضروری باشد، اما کافی نیست.

تعجبی ندارد که من دوست دارم آثار شکسپیر، پابلو نرودا و الیزابت برت براونینگ درباره عشق شورمندانه را بخوانم، ولی افسانه اسپانیایی خود را میگل دو سروانتس بهتر از همه وصف می‌کند. سروانتس در دن کیشوت این ترانه را از زبان قهرمان داستانش برای معشوقش، دولسینو، می‌خواند: «تصور تو همینجاست، حک شده در روح من (با هم یکی گشته‌ایم، یک روح در دو بدن.»

این ترانه شدت عشق شورمندانه را به‌خوبی نشان می‌دهد، اما وقتی پای خوشبختی به میان آید، باید جلوی فردیش نیچه‌ای سسر تنظیم فرود آورد که شاعر نیست و می‌نویسد: «نبود عشق نیست که ازدواج‌هایی سرشار از ناخشنودی به بار می‌آورد، نبود دوستی است که چنین می‌کند.» درست است، نیچه هرگز از ازدواج نکرده و گفته‌اند در سه بار خواستگاری از یک زن دست رد به سینه‌اش خورد (انگار، نیهیلیسم چندان هم جذاب نیست). با این همه، حرف او درست است.

تمام این داده‌ها و مطالعات را هم که کنار بگذارم، بهترین شهادی که درباره شادی و عشق شورمندانه دارم زندگی خودم است. سه دهه از شمشیربازی در آن آسیاب بادی افسانه‌ای باورکردنی می‌گذرد و در این مدت در روزهای خوب و بد بسیاری کنارم بوده است. با هم لذت می‌بریم و با هم می‌ترسیم؛ مثلاً می‌ترسیم یکی از سه فرزندانم کار اححقانه‌ای انجام دهد، برای نمونه به دنبال عشقی شورمندانه راه خود را بگیرد و به اروپا برود. امیدواریم دهه‌های بعدی زندگی را نیز با عشق و دوستی در کنار هم سپری کنیم و دعایم کنیم، چهره‌زیبای او آخرین چیزی باشد که قبل از چشم‌بستن از این جهان می‌بینم؛ تصور تو همینجاست، حک شده در روح من.

نقل و تلخیص از: وب‌سایت ترجمان نوشته: آر توربور کسان ترجمه: نجمه رضائی / مرجع: آتلانتیک